

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Role of Custom in Ijtihad and the Identification of Islamic Human Rights Standards from the Perspective of Imamiyyah Jurisprudence

Narges Ansari¹, Younes Vahedyarijan^{1*}, Fahimeh Malekzadeh²

1. Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Department of Private Law, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: y_yarijan@iau.tnb.ac.ir

ABSTRACT

The aim of this study is to examine the impact and role of signs in polarizing the relationship among citizens, the media, and politicians within the triangle of political communication. This research addresses both the theoretical dimension of semiotics in political communication and its practical application in the 2016 U.S. presidential election. The victory of Donald Trump in 2016 has been interpreted as a “failure of the print media.” Out of 260 high-circulation newspapers, only 10 local papers supported him. Chantal Mouffe views politics as the “arena of contestation over meaning” and interprets political semiotics through the lens of attaining power, defining it as follows: the display of power relations within sign systems where social identities are constructed can be considered political semiotics. The condition of signs may change based on their degree of deprivation and distance from centers of power. Since these conditions express specific structures of power, they can thus be referred to as “political semiotics.” Elections represent the most prominent form of political participation by the people. In today's electoral campaigns, citizens and voters encounter a complex system of signs composed of symbols, icons, and indices. The diversity in sign production and the transmission of meaning within the latent codes of political communication among citizens, media, and politicians has led to a polarized environment and an imbalance of power among these three key actors. For this reason, in the 2016 U.S. election, the most reputable polling institutions, the largest news networks, the most widely circulated newspapers and magazines, and political think tanks all predicted Hillary Clinton's victory and publicly endorsed her. However, to the astonishment of the global community, it was faced with the phenomenon known as “Donald Trump,” who became the 45th President of the United States. Donald Trump emerged as a composite figure—symbolic, indexical, and iconic—that materialized in the semiotic system of the 2016 election, whereas Hillary Clinton (a member of the elite academic class) was portrayed merely as a feminist symbol.

Keywords: *Semiotics, Political Communication, Symbolic Politics, Political Polarization, Mediated Politics, Politicized Media*

How to cite: Ansari, N., Vahedyarijan, Y., & Malekzadeh, F. (2025). The Role of Custom in Ijtihad and the Identification of Islamic Human Rights Standards from the Perspective of Imamiyyah Jurisprudence. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 3(3), 1-15.



تاریخ ارسال: ۶ فروردین ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۲۴ خرداد ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۱ تیر ۱۴۰۴
تاریخ چاپ: ۱ مهر ۱۴۰۴

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

نقش عرف در اجتهاد و شناسایی معیارهای حقوق بشر اسلامی از منظر فقه امامیه

نرگس انصاری^۱، یونس واحدیاريجان^۱، فهیمه ملک زاده^۲

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. گروه حقوق خصوصی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: y_yarijan@iau.tnb.ac.ir

چکیده

عرف به عنوان یکی از منابع تأثیرگذار در اجتهاد فقهی، نقش مهمی در شناسایی و تحقق معیارهای حقوق بشر اسلامی ایفا می‌کند. ابزار مؤثر برای شناسایی عرف و بهره‌گیری از منابع، نصوص و متون دینی نیز اجتهاد است تا بتواند ارزیابی عقلانی از وضعیت زمانه و انطباق با آموزه‌ها و احکام دینی ارائه نماید. این پژوهش با هدف واکاوی نسبت عرف و اجتهاد در فقه امامیه، به دنبال پاسخ به این پرسش است که عرف در پرتو اجتهاد چگونه می‌تواند به تحقق معیارهای حقوق بشر اسلامی یاری رساند؟ یافته‌های تحقیق، ضمن تحلیل سه مؤلفه اساسی یعنی عدالت اجتماعی، کرامت و حقوق معنوی، و توجه به نیازهای متغیر و خاص، نشان می‌دهد که عرف، نه تنها بستری برای شناسایی نیازها و مصادیق نوپدید در جامعه اسلامی فراهم می‌کند، بلکه اجتهاد نیز با تکیه بر اصول و قواعد شرعی، زمینه‌ساز تطبیق این نیازها با آموزه‌های فقهی است. در این میان، عدالت فقهی ناظر بر عدالت در نتیجه، کرامت به مثابه بنیاد آزادی مشروع و مسئولیت اجتماعی، و معنویت به عنوان شاخص متمایزکننده حقوق بشر اسلامی، جایگاهی محوری در مواجهه با تحولات اجتماعی و حقوقی دارد. همچنین عرف، زمینه‌ای برای تبیین حقوق خاص اقشار آسیب‌پذیر و تطبیق ساختارهای حکمرانی با مطالبات نوین مردم فراهم می‌آورد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و استناد به منابع کتابخانه‌ای، تلاش دارد الگویی از حقوق بشر اسلامی ارائه دهد که هم‌زمان ریشه در فقه امامیه دارد و با نیازهای زمانه نیز همساز است.

کلیدواژگان: عرف، اجتهاد، فقه امامیه، حقوق بشر اسلامی، عدالت، کرامت، نیازهای متغیر.

نحوه استناددهی: انصاری، نرگس، واحدیاريجان، یونس، و ملک زاده، فهیمه. (۱۴۰۴). نقش عرف در اجتهاد و شناسایی معیارهای حقوق بشر اسلامی از منظر فقه امامیه. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۳(۳)، ۱-۱۵.

اجرای حقوق بشر اسلامی بهره گرفت؛ مشروط به آنکه با ابزار اجتهاد، پالایش، ارزیابی و تطبیق با اصول شرعی صورت گیرد. در این راستا، پرسش محوری پژوهش حاضر این است که: عرف در پرتو اجتهاد از چه راه‌هایی می‌تواند به تحقق معیارهای حقوق بشر اسلامی یاری رساند؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند نه تنها راهی برای تلفیق واقع‌گرایانه بین آموزه‌های فقهی و نیازهای نوپدید باشد، بلکه امکان ارائه‌ی الگویی اسلامی و بومی برای حقوق بشر، با رعایت اصول معنوی، اخلاقی و اجتماعی جامعه اسلامی را فراهم آورد.

نوآوری پژوهش حاضر از آن جهت است که سه حوزه عرف (یک منبع غیر دینی و متغیر با ملاحظه زمان و مکان) را با اجتهاد فقهی (فرایند عقلانی استنباط احکام دینی از منابع شریعت) و حقوق بشر اسلامی (که هم در برابر حقوق بشر غربی موضع دارد و هم نیازمند معیارسازی در شرایط کنونی است)، تلفیق می‌نماید و پل ارتباطی میان عرف، اجتهاد و حقوق بشر اسلامی ایجاد می‌کند. بنابراین کوشش محوری پژوهش حاضر این است که درصدد نشان دادن این موضوع است که عرف می‌تواند در نقش تسهیل‌گر جهت تطبیق فقه با مبانی حقوق بشر اسلامی واقع شود. به علاوه اینکه در بسیاری از متون فقهی، عرف به‌عنوان ابزار کمکی در اجتهاد مطرح شده؛ اما کمتر پژوهشی آمده عرف را ابزاری برای نزدیک‌سازی حقوق بشر اسلامی به مسائل روز اجتماعی، فرهنگی و جهانی معرفی کند.

ضرورت پرداختن به موضوع حاضر از آنجا ناشی می‌شود که بحث حقوق بشر اسلامی، به‌عنوان یک چارچوب بومی و دینی، نیازمند بازشناسی منابع و سازوکارهایی است که از درون سنت فقهی و واقعیت‌های اجتماعی مسلمانان برخاسته باشد. در این میان، عرف به‌مثابه آیین‌های از نیازهای متغیر انسان مسلمان، نقش کلیدی در شناسایی مصادیق نوپدید حقوق بشر دارد. با این حال، عرف در جامعه اسلامی به‌تنهایی و بدون سنجش شرعی نمی‌تواند منبع

فقه اسلامی، به‌ویژه در مکتب امامیه، بر اساس منابع معتبر همچون قرآن، سنت، عقل و اجماع بنا شده است. با این حال، پویایی جامعه انسانی، تغییرات مداوم در نیازها، تحولات فرهنگی و سیاسی و نیز رشد آگاهی‌های اجتماعی موجب شده است که پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و مسائل جدید، نیازمند بازاندیشی در روش‌های استنباط احکام و تعامل جدی‌تر با واقعیات اجتماعی باشد. در این میان، عرف به‌عنوان یکی از مظاهر اجتماعی و برآیند فرهنگ، عادات، سنت‌ها و باورهای عمومی مردم، جایگاهی مؤثر در بازشناسی خواسته‌ها، نیازها و مصادیق متغیر دارد. عرف، برخلاف منابع ثابت و نصوص دینی، عنصری پویا و انعطاف‌پذیر است که می‌تواند به شناسایی و تفسیر صحیح مسائل جدید یاری رساند. هرچند در فقه امامیه، عرف به‌تنهایی منشأ اعتبار مطلق نیست، اما به‌عنوان یک ابزار در فرایند اجتهاد، می‌تواند نقش مکمل و تعیین‌کننده‌ای ایفا کند؛ به‌ویژه زمانی که در پرتو اجتهاد و توسط فقیه متخصص، با اصول و مقاصد شریعت سنجیده و تطبیق داده شود. بنابراین، اجتهاد به‌عنوان یک ابزار علمی در کنار عرف، ظرفیت بزرگی برای پاسخ‌گویی به مسائل روز، از جمله در حوزه حقوق بشر اسلامی دارد. در این چارچوب، بحث درباره حقوق بشر اسلامی جایگاه ویژه‌ای می‌یابد؛ زیرا برخلاف الگوی غربی، که عمدتاً بر فردگرایی، عرف سکولار و ارزش‌های نسبی استوار است، در نظام اسلامی، حقوق بشر باید با در نظر گرفتن آموزه‌های دینی، مقاصد شریعت و نیز اقتضائات عرفی جوامع مسلمان تحلیل شود. مؤلفه‌هایی همچون عدالت اجتماعی (فراتر از برابری در فرصت، تا تحقق عدالت در نتیجه)، کرامت انسانی (به‌مثابه اصل بنیادین شریعت)، و توجه به نیازهای خاص افراد (در شرایط استثنایی یا اقشار آسیب‌پذیر)، همگی از ساحت‌هایی هستند که هم ماهیت عرفی دارند و هم به تفسیر فقهی نیازمندند. بدین ترتیب، به‌جای تقابل میان شریعت و عرف، باید از ظرفیت‌های عرف در جهت تقویت

مطرح کردند که فقها و حقوقدانان، نقشی اعتباری و جایگاه خاصی برای عرف قائل هستند. همان طور که در اثر تحولات هر جامعه، موضوعات و حقوق جدیدی در ارتباط با هم در زندگی اجتماعی شکل می‌گیرد. به همین دلیل عرف نقش خاص و مؤثری در تدوین حقوق شهروندی و در شرایطی که قانون مبهم است، ایفا می‌کند که در اصل به تعیین مصادیق و مفاهیم مرتبط است. در این مقاله، نقش عرف به صورت یک ابزار اعتباری و مکمل برای حقوق بشر اسلامی لحاظ شده است که مطالب ارزنده ای ارائه می‌کند، اما نسبت به تمیز عرف مطلوب از ناشایست اقدامی صورت نگرفته که در این پژوهش، بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد (Sultanzadeh Yamchi et al., 2020).

عبیسی‌نیا (۱۳۹۳)، در مقاله «فقه و حقوق شهروندی» بر این باور است که اگر نظام سیاسی و اجتماعی در جامعه اسلامی مبتنی بر فقه اسلامی استوار شود، شاهد احقاق حقوق شهروندان خواهیم بود. به این دلیل که فقه امامیه به طور خاص و فقه اسلامی به طور عام، نگرش مسئولانه به انسان را مدنظر قرار می‌دهد که به معنای مسئولیت پذیری انسان در محقق شدن جامعه مطلوب است. در مقاله یاد شده، ابعاد حقوق شهروندی در فقه شیعی موردنظر قرار گرفته که راهنمایی برای شناسایی حقوق شهروندی اسلام است، اما به شرایط استخراج اصول و معیارهای حقوق شهروندی مورد بررسی نبوده است (Eisa Nia, 2014).

مقاله حسینی (۱۳۹۰) با عنوان «جایگاه عرف در شریعت و نقش آن در قانونگذاری و دادرسی» به این نتیجه رسیده است که در حقوق اسلامی، شارع با استناد به عرف و با امضاء عرف‌های خاص و ارجاء امر دادرسی به آنها، توانسته یک نظام حقوقی زنده و پویا را برقرار سازد. هرچند در این رهیافت، عرف به قدری مورد اعتبار نیست که به افراط کشیده شود و معطوف به رعایت شؤون انسانی و اصولی نظیر عدالت و شرف انسانی است. در این مقاله نقش عرف به موضوعات حقوقی مرتبط است و از جهت بررسی نقش

اعتبار حقوقی یا اخلاقی باشد. از این رو، ضرورت بهره‌گیری از ابزار اجتهاد برای پالایش، تحلیل و تطبیق عرف با اصول و آموزه‌های شریعت مطرح می‌شود. این امر، به‌ویژه در شرایطی که نیازهای جدید در عرصه‌های عدالت اجتماعی، کرامت انسانی، آزادی مشروع و حمایت از اقشار خاص (نظیر زنان و کودکان در شرایط بحران یا جنگ) مطرح می‌شود، اهمیت دوچندان می‌یابد. ضرورت دیگر این پژوهش در تفکیک میان عرف مطلوب و نامطلوب نهفته است، چراکه همه آنچه از عرف نشئت می‌گیرد، واجد قابلیت قانونی یا شرعی نیست و این تمایز تنها با روش اجتهادی قابل دستیابی است. از همین رو، مطالعه‌ی حاضر می‌کوشد تا از رهگذر تحلیل تعامل میان عرف و اجتهاد، چشم‌اندازی روشن از تحقق معیارهای حقوق بشر اسلامی در بستر تحولات اجتماعی معاصر ترسیم کند.

پیشینه تحقیق

پیرامون نقش عرف و اجتهاد و یا در ارتباط با حقوق بشر اسلامی، تحقیقات متعددی انجام شده است که برخی از آنان بررسی می‌شود:

صالح‌احمدی (۱۴۰۳)، در مقاله «مبانی اعلامیه حقوق بشر اسلامی در نظم حقوقی کنونی» بیان کرده است که به طور یقین، حقوق بشر غربی، نگرش خاصی از بینش را در این زمینه پدید می‌آورد که اغلب در ضدیت با آموزه‌ها، فرهنگ، موازین و معیارهای شرعی حقوق بشر در اسلام است. در نگرش حقوق بشر اسلامی، جایگاه معنوی و ارزش‌های حاکم بر زندگی بسیار مهم و حیاتی است که باید در رویکرد ایران به حقوق بشر اسلامی نیز ملاحظه گردد. در این مقاله، مبانی حقوق بشر اسلامی بررسی شده است، اما الگوی حقوق بشر اسلامی از جهت ایجابی چندان مورد نظر نویسنده نبوده است (Saleh Ahmadi, 2024).

سلطان‌زاده یامچی (۱۳۹۹) در مقاله «نقش عرف در تطبیق مفاهیم و مصادیق شرعی و کاربرد آن در حقوق شهروندی» این نتایج را

معنای مشقّت و سختی است». در راستای تشریح لغوی اجتهاد، جوهری می‌گوید: «جهد، به فتح و ضمه به معنای طاقت و توان است» (Jawhari, 1996). احمد بن فارس معنای اصلی ماده «جَهْدَ» را رنج و مشقّت گرفته، و معنای دیگر را پدید آمده از این ریشه دانسته است (Ibn Faris, 1969) اما در اصطلاح، اجتهاد نیز معانی متعددی را با خود به همراه داشته است. بعضی از آنها اجتهاد را به کار گرفتن وسع و طاقت برای رسیدن به احکام شرعی (Alam al-Huda, 1984) و برخی دیگر به کار گرفتن توان برای تحصیل ظنّ به حکم شرعی تعریف کرده‌اند (Ameli). بنابراین اجتهاد به معنای استخراج از منابع و متون دینی توسط عالم یا فردی متخصص در زمینه امور شرعی و متون دینی است که با بهره‌گیری از منابع یاد شده بتواند دیدگاه‌هایی منطبق با شرع ارائه نماید.

نتایج و داده‌ها

عرف و اجتهاد از جهت شناسایی، پی بردن و معرفی نیازهای فردی و اجتماعی با یکدیگر تعامل دارند. عرف در شناسایی نیازها و خواسته‌های فردی و اجتماعی و اجتهاد در تطبیق و استخراج راهکارها با استناد به منابع و متون دینی، نقش دارند که یکی از جلوه‌های آن معیارهای حقوق بشر اسلامی است. توضیح اینکه جایگاه اصل «اجتهاد» همانند جایگاه اصل قانونگذاری است و فقهاء و مجتهدین واجد شرایط موظف به استنباط احکام و قوانین الهی که کاشف از اراده‌ی تشریعی خداوند است می‌باشند؛ لذا از دیدگاه نظام حقوقی اسلام تنها قواعد و قوانینی در جامعه قابل اجرا است که مطابق با عدالت و یا حداقل منافی با آن نباشد. بنابراین می‌توان اصل عدالت یا عدم تنافی با عدالت را به عنوان مبنای عرضی و ثانوی قواعد و مقررات نظام حقوقی اسلام دانست (Golbaghi Masouleh, 1999) اما در بحث اجتهاد، توجه به فطرت به عنوان منشأ و منبع پیدایش حقوق ملت نیز حائز اهمیت است. همان طور که این دیدگاه در نزد فقها نیز وجود دارد که

عرف در حقوق بشر اسلامی، بحثی مطرح نشده است (Hosseini, 2011).

هریک از تحقیقات فوق، وجهی از تعامل عرف و اجتهاد یا حقوق بشر اسلامی را مورد بررسی قرار داده‌اند. از این جهت میان مطالعه حاضر و مطالعات مورد بررسی، نوعی تشابه موضوعی برقرار است، اما از جهت بررسی نقش عرف و اثری که بر اجتهاد در فقه امامیه دارد و این رویه برای شناسایی معیارهای حقوق بشر اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرد، چندان مورد بررسی نبوده که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود. ضمن اینکه از حیث متمایز بودن و نوآوری، باید گفت که تا امروز، اغلب دیدگاه‌ها در مورد حقوق بشر اسلامی از دیدگاه‌های سنتی فقهی یا فلسفی بوده، اما ترکیب آن با «معیارسازی عرفی» در استنباط فقهی یک زاویه جدید و نو است که بیش از همه به دنبال آن تا نشان دهد که عرف چگونه می‌تواند باعث ایجاد و تولید معیارهایی برای حقوق بشر اسلامی واقع شود و صرفاً محدود به پذیرش یا رد یک حکم خاص نباشد.

اجتهاد و معنای آن

اجتهاد در لغت برگرفته از جُهد و جَهد و به معنای طاقت و توان و مشقّت و سختی آمده است. در متون فقهی در این باره مطرح شده که اجتهاد به کار گرفتن نفس است با بذل طاقت و تحمل مشقّت و سختی - و اجتهاد و مجاهده، به کار بردن همه توان خویش در نبرد با دشمن است (Ragheb Esfahani, 1989). این منظور در این باره آورده است که: جَهد و جُهد به معنای طاقت و توان است. از نظر وی: «جُهد، به معنای توان و طاقت است و جَهد، به معنای مبالغه و نهایت است و آنگاه می‌نویسد: اجتهاد و تجاهد به معنای بذل طاقت و توان است و اجتهاد مصدر باب افتعال از جُهد، است» (Ibn Manzur, 1985). همچنین در منابع فقهی دیگر در این باره چنین آمده است که «اجتهاد به کار گرفتن تمام توان است در رسیدن به هدف، و از باب افتعال از ریشه جَهد، است. و "جهد" به ضم به معنای توان و طاقت است و به فتح به

فطرت الهی منبع پیدایش حقوق است و چون فطرت، امری ثابت است، حقوق مستنبط از آن نیز ثابت خواهد ماند و اگر تنوع و تحولی نیز رخ دهد، بر اثر تحول منشأ حقوق نیست، بلکه به خاطر تحول استنبط از فطرت است (Javadi Amoli, 1996, 2011). این بدان معناست که اصول و معیارهای تعیین شده برای حقوق از جمله حقوق بشر، نمی‌توانند منجر به تغییر فطرت شوند، بلکه آنچه مهم است، تحول در استنباط از فطرت بشری است که خود مسیر و سازوکاری برای طرح حقوق بشر اسلامی بر مبنای تحولات در حال گذر و متناسب با وضعیت و احوال مردم می‌باشد. از این رهگذر، اجتهاد می‌تواند هم نحوه تعامل نظام سیاسی با مردم به عنوان تدوین و اجرایی کردن قوانین و همچنین نقش و مسئولیت مردم در عرصه زندگی فردی و اجتماعی را به ما نشان دهد. اصول مهم حقوق بشر از دیرباز، عدالت، آزادی و کرامت انسانی، حق بر سلامت و نیازهای بدیهی هر انسان معرفی شده است که بررسی اصول و معیارهای یاد شده از منظر شریعت اسلام حائز اهمیت است.

۱. عرف و مصادیق عدالت

عدالت از جمله معیارهای اساسی در منظومه فکری حقوق بشر اسلامی به شمار می‌آید (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۷: ۱۷). با توجه به تحولات اجتماعی و سیاسی و همچنین تفاوت بنیادین میان حقوق بشر اسلامی و سایر مکاتب حقوقی و فلسفی، عدالت در این نگاه صرفاً به معنای برابری در فرصت‌ها نیست، بلکه بر حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، مقابله با تبعیض و رفع نابرابری‌های ساختاری نیز تأکید دارد. در این چارچوب، عدالت نه تنها ناظر به فرصت‌ها، بلکه معطوف به نتایج و پیامدهای اجتماعی است. چنین برداشتی سبب می‌شود تا برابری در بهره‌مندی از امکانات، حمایت هدفمند از نیازمندان، و جلوگیری از فساد و تکاثر ثروت نیز به عنوان ابعاد کلیدی عدالت تلقی شوند (شهرتاش و حبیبی تبار، ۱۳۹۹: ۱۹). ضمن اینکه یکی از وجوه نوآورانه در تبیین عدالت از منظر

اسلامی، تلفیق سه عنصر مهم یعنی عرف، اجتهاد و حقوق بشر اسلامی است. عرف به عنوان بازتاب عقل جمعی و حساسیت‌های اجتماعی، می‌تواند در تشخیص مصادیق عدالت و نیازهای نوظهور جامعه ایفای نقش کند. البته این نقش باید در چهارچوب آموزه‌های شرعی و عقلانی باقی بماند تا از انحراف به دور باشد. عرف در مواردی همچون نوع حمایت از اقشار خاص، سطح مداخلات اقتصادی یا نحوه مشارکت شهروندان در سیاست، نقش راهنما دارد و می‌تواند بر اساس شرایط زمانی و مکانی بازتعریف شود.

در نگاه اجتهادی نیز عدالت به عنوان مفهومی پویا قابل تفسیر است. اجتهاد، با استناد به آیات و روایات، بر آن است که جامعه اسلامی باید شرایط زندگی شایسته را برای همگان فراهم آورد؛ به گونه‌ای که افراد بتوانند با حفظ کرامت انسانی و آزادی، از فقر و محرومیت رهایی یابند و به استقلال اقتصادی برسند (Yazdi, 1996). این برداشت از عدالت، تأکید می‌کند که اصل بر رفع نیازهای واقعی انسان‌هاست و لازم است در پرتو تحولات اجتماعی، خواسته‌های مردم با زبان اجتهاد و در چهارچوب شرع پاسخ داده شود. در بیانات امام خمینی (ره) نیز بر این نکته تأکید شده است که خدمت به مستضعفان و اقشار محروم، وظیفه‌ای انسانی و دینی است و بقاء نظام جمهوری اسلامی نیز به همین اصل وابسته است (Mousavi Khomeini, 2006). بر این اساس، عدالت نه تنها مفهومی نظری، بلکه عنصر بنیادینی برای انسجام اجتماعی و پایداری سیاسی به شمار می‌رود. در این میان، استفاده از اجتهاد برای تطبیق نیازهای جدید با قواعد فقهی، به‌ویژه در حوزه‌های مدنی و سیاسی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. از جمله این موارد می‌توان به حق مشارکت سیاسی برای تمامی اقشار، اعم از زن و مرد، فقیر و غنی، اشاره کرد. اجتهاد در این زمینه، باید با درک عرف عقلایی، به بازتعریف نقش مردم در اداره جامعه و بهره‌مندی آنان از حقوق سیاسی از جمله حق رأی،

انتخاب شدن، شرکت در شوراها و پذیرش مسئولیت‌های عمومی پردازد (Montazeri, 2001).

از این منظر، عدالت نه مفهومی ایستا و انتزاعی، بلکه روندی تطبیقی است که با تغییر شرایط اجتماعی، نیازمند بازنگری و کاربست مستمر است. عرف به مثابه شاخصی برای سنجش عقلانیت عمومی، می‌تواند بستر اصلاح ساختارهای ناعادلانه و جهت‌دهی اجتهاد به سوی اهداف اجتماعی و دینی را فراهم کند. با این حال، هرگونه رجوع به عرف باید همراه با بررسی‌های فقهی دقیق باشد تا از تبدیل شدن به عاملی برای تضعیف مبانی دینی جلوگیری شود (Sadr, 1992). ضمن اینکه در فقه امامیه نیز بر اساس رویکرد مصلحت‌محور، عرف و عدالت در پیوند با یکدیگر مطرح شده‌اند و هدف از این پیوند، ایجاد روشی نیکو و کارآمد برای تنظیم روابط اجتماعی و رفع کاستی‌های عرفی است (Hosseini, 2011). در چنین الگویی، حتی شرع می‌تواند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های اجتهاد، رفتارهای ناپسند اجتماعی را اصلاح کرده و به سمت عدالت هدایت نماید. در نهایت باید گفت که رویکرد عدالت‌محور در حقوق بشر اسلامی، با تأکید بر نقش عرف و اجتهاد، امکانی فراهم می‌آورد تا هم ارزش‌های دینی حفظ شود و هم به نیازهای واقعی انسان امروز پاسخ داده شود. این ترکیب نوآورانه، می‌تواند الگویی بومی، پویا و پاسخ‌گو در حوزه عدالت اجتماعی و حقوق بشر ارائه دهد.

۲. کرامت انسانی در پرتو عرف

کرامت انسانی از ارکان اصلی در منظومه فکری حقوق بشر اسلامی است که بر بنیاد نگاه توحیدی و فطرت‌محور به انسان بنا شده است. در این چارچوب، انسان نه تنها دارای شأن ذاتی و قابل احترام است، بلکه این شأن باید در عرصه حیات فردی و اجتماعی او نیز به رسمیت شناخته شود. تحلیل این مؤلفه با توجه به سه محور عرف، اجتهاد و حقوق بشر اسلامی، نشان می‌دهد که کرامت، مفهومی ایستا و محدود به توصیه‌های اخلاقی نیست، بلکه

قابلیت انطباق با تحولات اجتماعی و نیازهای زمان را دارد. از این منظر، پیوند میان عرف و اجتهاد به مثابه دو ابزار شناسایی و به‌روزرسانی مصادیق کرامت انسانی، نقشی مهم در اجرایی‌سازی این اصل در بستر حقوق بشر اسلامی ایفا می‌کند.

از آنجایی که حقوق بشر یک مفهوم عام و فراگیر است و طیفی از حقوق مدنی و اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد، می‌تواند موضوع بسیاری از قوانین قرار گیرد. از آنجا که در تعیین و تدوین قوانین نیازمند در نظر گرفتن و رجوع به منابع شرعی و عرفی هستیم، عرف نقشی مهم در تدوین قوانین شهروندی و در مواردی که حتی قانون دارای ابهام است، ایفا می‌کند (Sultanzadeh Yamchi

et al., 2020). در این میان، شناسایی مفاهیم و مصادیق کرامت انسانی نیز یکی از موضوعات محوری و چالش‌برانگیز است که در شرایط کنونی و با بهره‌گیری از اجتهاد پویا، قابلیت بازتعریف دارد. در این چارچوب، اجتهاد به عنوان ظرفیت درون‌دینی برای پاسخ‌گویی به نیازهای نوپدید، با تأکید بر منابع معتبر دینی می‌تواند عرف عقلایی جامعه را به رسمیت شناخته و در قالب فرآیند فقهی، آن را به مبنای استخراج احکام تبدیل کند. از همین رو، بهره‌مندی افراد جامعه از شغل آبرومند، حمایت از سالمندان و آسیب‌دیدگان، منع بیگاری برای زنان و کودکان و حفظ شأن اقشار خاص، می‌تواند ذیل مفهوم کرامت، با پشتوانه فقهی و اجتماعی تبیین شود. این موارد نشان می‌دهد که کرامت انسانی در حقوق بشر اسلامی، تنها یک اصل نظری نیست بلکه بستر عمل اجتماعی، نهادسازی و سیاست‌گذاری دارد.

در نگاه عرفی، آنچه به عنوان مصادیق کرامت انسانی پذیرفته می‌شود، غالباً در قالب انتظارات جامعه از نظام سیاسی و حقوقی بروز می‌کند. نقش عرف در این میان، انتقال فهم جمعی مردم از حرمت انسانی، منزلت افراد، و حدود آزادی‌های مشروع است. در صورتی که اجتهاد بتواند این انتظارات را به رسمیت بشناسد و در قالب قواعد شرعی تفسیر کند، آنگاه کرامت انسانی جایگاه

در سطح شعار، بلکه در قالب سیاست‌گذاری، نهادسازی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی تبلور یابد. چنین نگاهی، پاسخی نوآورانه و منعطف به تحولات جهانی در حوزه حقوق بشر است، که ضمن وفاداری به اصول اسلامی، ظرفیت هماهنگی با شرایط متغیر اجتماعی و خواسته‌های نوپدید بشر را داراست.

۳. حقوق معنوی، عرف و حقوق بشر اسلامی

معیار متمایز کننده حقوق بشر اسلامی، توجه به رویکرد معنوی در تأسیس یک جامعه اسلامی مطلوب است. زیرا از نظرگاه فقهی، تمام اعمال و مسیر زندگی انسان به سوی تحقق دو هدف بنیادین به پیش می‌رود: اولی ایمان به خداوند و دومی سعادت انسان (Khamenei, 1998). از این جهت، توجه به اصل عرف در اجتهاد و تقویت دیدگاههایی که بتواند حقوق بشر اسلامی را در راستای نیازهای انسانی شکل بدهد، امری ضروری است. زیرا حقوق معنوی بخش مهم و تمایز کننده حقوق بشر اسلامی از سایر مکاتب حقوق بشری است. زیرا در این صورت است که برخی از فقها استدلال می‌کنند که هدف اصلی انسان، تقرب افراد به خداوند متعال از طریق عبودیت و فراهم کردن فضای مناسب جهت دستیابی به سعادت و جایگاه جانشینی خداوند برای انسان است (Javadi Amoli, 2011). بنابراین نقش عرف در اجتهاد به نحوی است که حقوق بشراسلامی را به عنوان یک الگوی متمایز از حقوق بشر غربی و مبتنی بر مادی‌گرایی به کنار نهاده و الگوی مطلوب حقوق بشر اسلامی را با تکیه بر عنصر «معنویت» ارائه نماید. در این الگو، پیشنهاد شده است که پیروی از هواهای نفس و گناهان فردی و اجتماعی در آشکارا و پنهانی خودداری شود. رویکردی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر برای حراست از کرامت انسانی لحاظ نشده است (Ansari & Nazari, 2015). بدین ترتیب حقوق معنوی نه به عنوان یک امر و رویکردی مربوط به ادیان در سال‌های دور، بلکه نیاز و مقتضیات دوران کنونی نیز می‌باشند که از معیارهای تمیز حقوق بشر اسلامی با سایر

نهادینه‌ای در سیاست‌ها و قوانین خواهد یافت. چنان‌که در منابع فقهی نیز، اصولی مانند عدم اجبار (Shahid Awal, 2004)، نفی تسلط انسان بر انسان (Mirfatah Maraghi, 1995) و تأکید بر اصالت آزادی (Kulayni, 1983) به روشنی به رسمیت شناخته شده‌اند. این آموزه‌ها نشان می‌دهد که فقه امامیه ظرفیت لازم را برای پذیرش کرامت انسان به عنوان یک اصل حقوقی، اخلاقی و اجتماعی دارد. در عین حال، باید توجه داشت که آزادی فردی و کرامت انسانی، در گفتمان اسلامی، هم‌راستا با مسئولیت اجتماعی تعریف می‌شوند. به تعبیر دیگر، انسان در عین برخورداری از آزادی‌های مشروع، مکلف به رعایت اخلاق، قانون و تعهد به وظایف شهروندی است (Eisa Nia, 2014). این نگاه، تفاوت بنیادینی با رویکرد سکولار به حقوق بشر دارد که غالباً آزادی را بدون مرز مسئولیت در نظر می‌گیرد. در چارچوب اسلامی، کرامت به معنای زیست شرافتمندانه، آزادی در چارچوب اخلاق، و مشارکت فعال در بهبود شرایط جمعی معنا می‌یابد. در این بستر، نقش عرف مجدداً پررنگ می‌شود؛ عرف می‌تواند تجلی‌گاه مصادیق متغیر آزادی‌های مشروع، مانند حق پرسشگری، انتقاد، جابجایی مسالمت‌آمیز قدرت، و مشارکت عمومی در امور اجتماعی باشد. اجتهاد نیز با اتکا به همین عرف عقلایی، می‌تواند این موارد را در چارچوب قواعد فقهی و حقوق بشر اسلامی بازشناسی کرده و آنها را در قالب نظام حقوقی نهادینه کند. از سوی دیگر، این فرآیند تنها به عرصه حقوق مدنی یا سیاسی محدود نیست، بلکه به حوزه‌های محیط زیست، عدالت اجتماعی، حمایت از اقلیت‌ها و صیانت از حقوق نسل‌های آینده نیز گسترش می‌یابد. بدین ترتیب می‌توان گفت که کرامت انسانی در حقوق بشر اسلامی، بر پایه سه مؤلفه اساسی عرف، اجتهاد و آموزه‌های دینی شکل می‌گیرد. عرف به عنوان بازتاب عقل جمعی و تجربه زیسته انسان‌ها، اجتهاد به مثابه ابزار استنباط پویا، و مبانی فقهی-اخلاقی اسلام، در کنار یکدیگر بستری فراهم می‌کنند که کرامت انسان نه

بر عرف متحول و دغدغه‌های نوپدید انسانی، نقش تولیدکننده معنا را ایفا کند. برای نمونه، مصادیق جدیدی مانند حق بر خلوت دیجیتال، آرامش روانی در محیط کار، یا حمایت‌های معنوی از سالمندان در بستر شبکه‌های اجتماعی، می‌توانند در دل اجتهاد معنویت‌محور، معنا و مشروعیت یابند. از این منظر، حقوق بشر اسلامی نباید در برابر تحولات پرشتاب فرهنگی و زیستی انسان امروز، صرفاً حالت تدافعی به خود بگیرد، بلکه با اتکا بر مبانی معنوی و ظرفیت عرفی، قابلیت توسعه‌ای خلاق و متعهدانه به ارزش‌های الهی را از خود نشان دهد. این دیدگاه، ظرفیت آن را دارد که از یک «فقه مراقب» به سوی یک «فقه پدیدآور» حرکت کند؛ فقهی که در نسبت با عرف و معنویت، نه فقط به دنبال حفظ حریم دین، بلکه به دنبال ساختن جهان انسانی منطبق با کرامت و سعادت باشد.

۴. توجه به نیازهای متغیر و خاص

در فرآیند طراحی و استقرار حقوق بشر اسلامی، یکی از چالش‌ها و در عین حال فرصت‌های بنیادین، مسئله «نیازهای متغیر و خاص» در بستر زمان و عرف اجتماعی است. این مؤلفه نه تنها ظرفیت بازتعریف هنجارها و مصادیق حقوق بشری را فراهم می‌آورد، بلکه می‌تواند نقشی اساسی در سازگاری فقه اسلامی با تحولات اجتماعی ایفا کند. به‌ویژه آنکه عرف به عنوان عنصری زنده و پویا در تعامل با اجتهاد، می‌تواند چارچوبی نو برای پاسخ‌گویی به خواسته‌های نوپدید جامعه فراهم آورد. در چنین زمینه‌ای، اجتهاد عرف‌مدار نقش پل ارتباطی میان اصول پایدار فقهی و اقتضائات متغیر زندگی بشری را ایفا می‌کند. ملاحظه عرف در اجتهاد فقهی و تلاش برای تأسیس الگوی مطلوب حقوق بشر اسلامی با هدف حمایت از نیازهای در حال تغییر بشر و همسویی با مطالبات افراد در جامعه اسلامی، نقطه عزیمت این رویکرد است. نیازهایی که طیفی از مسائل مربوط به حکومت‌داری و روابط دولت و شهروندان را دربر می‌گیرد. در نگرش فقه امامیه، حقوقی چون حق

رویکردها تلقی می‌شود. اهمیت عرف در ارائه معیارهای حقوق بشر اسلامی اگرچه مبتنی بر ملاحظات زمانه و نیازهای متغیر بشری است، اما همواره ارتباط انسان با خداوند را به عنوان یک اصل بدیهی می‌پذیرد. بدین معنا که خصیصه معنویت گرایی، مستلزم ارتباط دائمی انسان با خداوند است (Habibzadeh & Farajpour Asl Marandi, 2016). از این جهت مؤلفه دیگر حقوق بشر اسلامی، ضمن توجه به نیازهای جدید بشر، پیوند معنوی انسان با خداوند را برای مراحل مختلف زندگی فردی و اجتماعی مدنظر قرار می‌دهد.

امور معنوی در حقوق بشر اسلامی، امری دائمی و تمام‌نشدنی محسوب می‌شوند. به همین دلیل گفته می‌شود که شهروندان جامعه اسلامی، در امور معنوی که در تراحم با آسایش و رفاه دیگران نیست، سعی بر کوشش برای دستیابی به اهداف خود، پیشقدمی و سبقت‌جویی از یکدیگر دارند (Javadi Amoli, 1996). مورد اخیر گویای تفاوت بارز حقوق بشر اسلامی از سایر مکاتب حقوق بشری و بستری برای تأمین نیازهای معنوی انسان محسوب می‌شود. بدین ترتیب، زندگی مسلمانی از نظر قرآن، سبک زندگی اعتدال است. مسلمان از نظر قرآن، انسان معتدلی است که در مسیر عدالت و اعتدال و دور از هرگونه افراط و تفریط زندگی می‌کند و نیازهای مادی و معنوی و روانی و جسمی خود را در حد مطلوب پاسخ می‌دهد (طه/ ۱۳۵، فاطر/ ۳۲). بنابراین الگوی مطلوب حقوق بشر از نظرگاه فقهی، ضمن پیروی از اصول و قواعد شریعت، اصل عرف را به عنوان منبعی برای شناسایی حقوق و نیازهای انسان در نظر می‌گیرد تا بتوان همزمان نیازهای متغیر بشری را شناسایی و در پرتو اعتدال به پیش برد. در این میان آنچه می‌تواند رویکرد معنوی حقوق بشر اسلامی را به مرحله‌ای بالاتر از صرف تکرار مفاهیم سنتی ارتقاء دهد، بازاندیشی در نسبت میان عرف و اجتهاد در زمینه معنویت است. بدین معنا که فقاقت امروز، به جای آنکه صرفاً حافظ مفاهیم پیشینی باشد، باید با تکیه

حیات، بهداشت، خدمات اجتماعی، آزادی، استقلال، انتخاب دین، و نیز توجه به حقوق خاص زنان، کودکان و کارگران جزو این مطالبات نوین قرار می‌گیرند (Abbasi & Kalhorniya, 2024). آنچه اهمیت دارد، نه صرف فهرست کردن این حقوق، بلکه تلاش برای تطبیق آن‌ها با ساختارهای فقهی از طریق اجتهادی پویاست.

این تطبیق در بسیاری از موارد از دل عرف‌های نوین برمی‌خیزد. مثلاً مسائل مرتبط با اشتغال زنان، مرخصی زایمان، حمایت‌های شغلی از مادران، و استانداردهای کار برای کارگران، ریشه در تحولات عرفی دارند، اما تنها در صورتی مشروع و قابل دفاع در نظام حقوق بشر اسلامی‌اند که از منظر فقهی نیز مشروعیت یابند. همین جاست که اجتهاد معطوف به عرف، نقش خود را ایفا می‌کند؛ یعنی پاسخ به مسائل نوظهور را در چارچوب اصول فقهی شناسایی و نظام‌مند می‌سازد. همچنین، اجتهاد عرف‌محور به دفاع از اقشار خاص جامعه در شرایط ویژه نیز پرداخته است. حمایت از غیرنظامیان در شرایط جنگی، از جمله کودکان و زنان، نمونه‌ای از این توجه است که هم در آموزه‌های فقهی و هم در اسناد حقوق بین‌الملل بشردوستانه مورد تأکید قرار گرفته است (Masoudinia, 2022; Saleh Ahmadi, 2024). این هم‌پوشانی میان عرف، فقه و نظام بین‌الملل، ظرفیت حقوق بشر اسلامی را برای حضور در گفت‌وگوی جهانی حقوق بشر افزایش می‌دهد. از دیگر نمودهای برجسته پیوند عرف و اجتهاد، شکل‌گیری نوع نظام سیاسی در پاسخ به نیازهای متغیر شهروندان است. امام خمینی (ره) با تأکید بر عرف، نوع حکومت را وابسته به محتوای آن می‌داند، نه صرفاً ساختار حقوقی‌اش (Mousavi, 2006). بدین ترتیب، اجتهاد باید در هر دوره متناسب با عرف و نیازهای زمان، فرم و ساختار سیاسی را به گونه‌ای بازشناسی کند که توانایی پاسخ‌گویی به مطالبات جدید و ارزش‌های اسلامی را هم‌زمان داشته باشد.

در یک نگاه تحلیلی، مؤلفه توجه به نیازهای متغیر و خاص در حقوق بشر اسلامی، عملاً نقش «موتور تحول‌زا» را در پویایی اجتهاد ایفا می‌کند. عرف به عنوان زبان زنده جامعه، در تعامل با فقه می‌تواند بستری برای گسترش و بازتعریف مستمر مصادیق حقوق بشر اسلامی فراهم آورد. این مسئله به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که برخلاف نگاه ایستا و بعضاً قالب‌زده به فقه، چنین نگرشی اجتهاد را ابزاری فعال برای تداوم مشروعیت حقوق اسلامی در دوران مدرن معرفی می‌کند. همچنین توجه به این مؤلفه می‌تواند راهی برای تلفیق هویت اسلامی با نظام‌های حقوقی بین‌المللی باشد؛ به شرط آنکه این تلفیق از مسیر عرف و اجتهاد و نه تقلید صرف، صورت گیرد. از این منظر، حقوق بشر اسلامی نه صرفاً یک پاسخ دفاعی به غرب، بلکه تلاشی ایجابی برای ساختن الگویی هم‌زمان بومی، دینی و انسانی است؛ الگویی که در آن، کرامت انسان، عدالت اجتماعی و معنویت، همراه با اقتضائات زمانه درهم‌تنیده‌اند.

نتیجه‌گیری

پرسش محوری پژوهش حاضر این بوده که عرف در پرتو اجتهاد از چه راههایی می‌تواند به تحقق معیارهای حقوق بشر اسلامی یاری رساند؟ بررسی سه مؤلفه‌ی محوری «عدالت»، «کرامت انسانی» و «توجه به نیازهای متغیر و خاص» نشان داد که عرف نه تنها یک عنصر مکمل بلکه عامل تسهیل‌گر در فرآیند اجتهاد اسلامی است. نقش عرف در اجتهاد فقهی، به مثابه پلی میان نصوص شرعی و واقعیت‌های اجتماعی، به بازتعریف مستمر حقوق و تکالیف انسان در جامعه اسلامی کمک می‌کند. ضمن اینکه از منظر پیوند سه عنصر یاد شده با فقه و نگرش اجتهادی باید گفت که عرف، نه صرفاً به‌عنوان بازتاب سنت‌ها یا رویه‌های اجتماعی، بلکه به مثابه یک سازوکار زنده و پویا در دل اجتهاد، ظرفیت برجسته‌ای برای تحقق معیارهای حقوق بشر اسلامی دارد. عرف، در صورتی که از مسیر اجتهاد هدایت شود، می‌تواند بستر

۱. ایجاد چارچوب روشی برای تلفیق عرف و اجتهاد:

پیشنهاد می‌شود فقیهان معاصر به تدوین روش‌شناسی مشخصی برای درآمیختن عرف با فرآیند استنباط احکام اقدام کنند تا این ظرفیت به صورت روشمند و قابل تکرار در حوزه‌های مختلف حقوق بشر اسلامی به کار گرفته شود.

۲. توسعه بانک مصادیق عرفی متناسب با حقوق بشر

اسلامی تأسیس پایگاه داده‌ای از مصادیق نوظهور عرفی-مانند حقوق شغلی زنان، کودکان در جنگ، عدالت محیط‌زیستی و... می‌تواند به اجتهاد فقهی کمک کند تا درک روشن‌تری از مسائل روز پیدا کند.

۳. تقویت گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای میان فقه،

جامعه‌شناسی و حقوق بشر: با ایجاد فضاهای بین‌رشته‌ای میان حوزه فقه و علوم انسانی، می‌توان راهکارهایی واقع‌بینانه‌تر و عالمانه‌تر برای پاسخ به نیازهای متغیر انسان معاصر در قالب حقوق بشر اسلامی ارائه داد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The integration of custom ('urf) and ijtihad in Imamiyyah jurisprudence offers a rich interpretive framework for understanding Islamic human rights, particularly within the evolving contexts of justice, dignity, and spiritual rights. In Islamic legal theory, especially within the Imamiyyah school, ijtihad functions as the central methodological

تحول‌پذیری فقه و هم‌افزایی آن با نیازهای متغیر انسان معاصر را فراهم آورد. در مؤلفه عدالت، عرف با شناسایی موانع ساختاری و زمینه‌ای در دستیابی به فرصت‌ها، به فقیه این امکان را می‌دهد که عدالت را نه صرفاً در سطح نظری، بلکه در مرحله «نتیجه» نیز محقق کند. این به‌ویژه برای اقشار آسیب‌پذیر، از جمله کودکان، زنان، و محرومان، اهمیت دارد؛ چرا که با ابزار عرف و اجتهاد، می‌توان معیارهایی متناسب با وضعیت خاص آن‌ها در نظام حقوقی استخراج کرد. در مؤلفه کرامت، عرف می‌تواند به فقه این امکان را دهد که کرامت انسانی را نه صرفاً در بُعد فردی، بلکه در ساختارهای اجتماعی نهادینه کند. با توجه به عرف جامعه و اقتضائات زمانی، اجتهاد می‌تواند راه‌هایی برای حفظ آزادی مشروع، نقدپذیری و مشارکت عمومی در چارچوب فقه اسلامی ارائه دهد، بدون آن‌که از اصول دینی فاصله گیرد. در بُعد معنویت و نیازهای خاص، عرف در پیوند با اجتهاد، قدرت شناسایی آن دسته از نیازهای نوظهور را دارد که از دل زیست اجتماعی، پیشرفت تکنولوژیک یا تحولات بین‌المللی پدیدار می‌شوند. به‌عنوان مثال، حمایت از حقوق معنوی، زیست‌محیطی، یا حمایت‌های ویژه در زمان جنگ، موضوعاتی‌اند که بدون درک عرف و اجتهاد زمان‌مند، قابل پیاده‌سازی نخواهند بود. در نهایت، عرف اگر در تعامل با اجتهادی زنده و پویا قرار گیرد، نه تنها مانعی برای فقه نیست، بلکه فرصتی برای توسعه‌ی «فقه حقوق بشر اسلامی» محسوب می‌شود؛ فقهی که نه منفعل در برابر تحولات جهانی، و نه منفک از هویت و اصول اسلامی است. بر مبنای نتایج پژوهش، پیشنهادات زیر قابل ارائه است:

mechanism for deducing religious rulings from foundational texts such as the Qur'an, Sunnah, consensus (ijmā'), and reason. Yet, the inclusion of custom introduces a dynamic component that responds to shifting social realities and norms. Traditionally, jurisprudential attention to custom has been ambivalent, acknowledging its significance

without granting it standalone authority. However, this research positions ‘urf not merely as a supplementary referent but as a critical bridge between religious texts and contemporary human experience. The analysis draws from scholarly articulations that frame ijtiḥād as the exertion of intellectual and physical effort in the service of deriving God’s will from the sources of Shari’ah (Ibn Manzūr, 1985; Jawhārī, 1996; Ragheb Esfahani, 1989). When filtered through the lens of contemporary needs, ‘urf becomes instrumental in recalibrating these interpretations toward concrete applications in human rights, allowing a contextualized but principled approach to Islamic law. Moreover, the notion of fṭrah, or innate human nature, is central in this discourse, providing an ontological grounding for stable yet adaptable moral and legal claims (Javādī Amolī, 1996, 2011). As such, the inclusion of custom within jurisprudential methodology provides an ethical and theological justification for aligning legal reasoning with evolving societal conditions, especially when addressing concepts such as dignity, justice, and communal responsibility. It thereby offers a distinct and internally coherent paradigm that diverges from secular models of human rights. Justice as a foundational value in Islamic jurisprudence finds new expression when interpreted through the prism of custom and evolving communal expectations. The classical conception of justice in Islamic thought emphasizes balance, fairness, and equity, yet its operationalization in the modern era must also address structural inequality and social vulnerability. The dynamic interplay between ‘urf and ijtiḥād allows jurists to rearticulate justice not just as equal opportunity but as equal outcome, foregrounding the lived experiences of marginalized groups. Here, ‘urf functions as a societal barometer, identifying emergent injustices that may not be explicitly addressed in canonical texts but are

perceptible through collective moral intuition. Drawing from the views of leading scholars, justice is interpreted not only in the abstract legal sense but also as a guiding principle for political participation, economic equity, and access to services (Mousavi Khomeini, 2006; Yazdī, 1996). Imam Khomeini’s emphasis on serving the oppressed and the impoverished further highlights justice as a non-negotiable prerequisite for political legitimacy and societal cohesion. In this schema, ijtiḥād must continuously recalibrate the jurisprudential apparatus to reflect evolving notions of fairness. Through methodologies that are both textually anchored and socially responsive, such jurisprudence avoids stagnation and instead adapts dynamically to the complexity of contemporary governance and human needs. Scholars like Montazeri have emphasized the necessity of reinterpreting political and civil rights—such as voting and public office participation—through this lens, ensuring they reflect both the Shari’ah and public consensus (Montazeri, 2001). Thus, justice, informed by both jurisprudence and societal norms, becomes a living value adaptable to time and place, transcending rigid legalism without compromising on foundational Islamic principles.

Dignity, or karāmah, constitutes another cardinal value in the Islamic human rights framework, uniquely situated at the intersection of theology, ethics, and law. Islamic sources affirm human dignity as inherent and inalienable, grounded in the divine creation of man and his status as God’s vicegerent. In the ijtiḥād-‘urf nexus, dignity is reinterpreted not merely as a metaphysical attribute but as a standard with legal and policy implications. When understood through evolving customs, dignity can encompass employment rights, protection against exploitation, and the safeguarding of personal honor and social inclusion. Such an interpretation aligns with foundational legal

principles that prohibit coercion (Shahid Awal, 2004), reject human domination over fellow beings (Mirfatah Maraghi, 1995), and affirm the presumption of freedom (Kulayni, 1983). Dignity also aligns closely with social responsibility; Islamic conceptions of freedom are bound by ethical constraints and communal well-being, distinguishing them from secular liberal notions which prioritize individual autonomy often at the expense of collective ethics (Eisa Nia, 2014). The legal recognition of dignity thus requires a dual validation—from both textual tradition and societal consensus. The evolving interpretations facilitated by *ijtihad* enable jurisprudence to absorb changing expectations around rights and social conduct while maintaining fidelity to *Shari'ah*. Within this framework, custom informs which behaviors and conditions affirm or violate human dignity, thereby guiding jurists in articulating legal norms that respond to contemporary realities. Consequently, the convergence of *ijtihad* and *'urf* furnishes a jurisprudential approach that is both spiritually rooted and socially cognizant, capable of institutionalizing dignity in realms such as labor law, public ethics, and political representation.

Perhaps the most distinctive feature of Islamic human rights is the centrality of spirituality as an enduring and structuring component of legal and ethical norms. Unlike secular models that prioritize material well-being and individual autonomy, the Islamic vision posits a holistic model in which spiritual fulfillment is inextricable from legal and social justice. This is where custom plays an underappreciated yet pivotal role: it helps identify lived expressions of spirituality within evolving societies. According to foundational thinkers like Khamenei and Javadi Amoli, the purpose of life and, by extension, the legal order, is to enable human beings to draw nearer to God (Javadi Amoli, 2011; Khamenei, 1998). Consequently, rights are not only

protections against injustice but also enablers of spiritual growth. Custom, in this respect, informs *ijtihad* about the evolving spiritual needs of society—such as mental health in the digital age, elder care within urbanized settings, or ethical labor practices in the gig economy. These issues, though not addressed explicitly in early jurisprudence, become part of the religious discourse through dynamic interpretation and recognition of *'urf*. Scholars like Habibzadeh argue that spirituality in Islamic human rights is not a relic of the past but a critical resource for addressing contemporary existential concerns (Habibzadeh & Farajpour Asl Marandi, 2016). Thus, by engaging with custom, *ijtihad* acquires the flexibility to generate spiritual rights that are contextually meaningful yet doctrinally sound. This approach not only broadens the scope of legal discourse but transforms the very objectives of jurisprudence from mere rule enforcement to holistic human flourishing.

Another compelling domain where the synergy between custom and *ijtihad* is transformative involves the recognition and accommodation of variable and specific human needs. The modern world is characterized by rapid social transformations, pluralism, and the emergence of unique vulnerabilities, necessitating a jurisprudential approach that is not merely reactive but anticipatory. Within the Imamiyyah tradition, the right to life, access to healthcare, freedom of conscience, and protection of marginalized groups like women, children, and laborers are increasingly seen as obligations of a just Islamic state (Abbasi & Kalhorniya Golkar, 2024). Custom provides the semantic and cultural tools necessary to identify these evolving needs, while *ijtihad* offers the methodology to align them with *Shari'ah*. The protection of civilians in wartime, employment rights for women, or maternity leave provisions are examples of such synergistic

jurisprudence, where norms arising from societal consensus are transformed into legally actionable standards through *ijtihad* (Masoudinia, 2022; Saleh Ahmadi, 2024). This dynamic further aligns Islamic jurisprudence with international human rights discourse, increasing its relevance and applicability in global fora. Importantly, the recognition of political structures and statecraft as responsive to ‘urf—an insight also found in the political thought of Imam Khomeini—underscores the adaptability of Islamic governance to temporal and spatial demands. Hence, rather than being a fixed blueprint, Islamic law, informed by custom and interpreted through *ijtihad*, becomes a living and evolving system, capable of responding meaningfully to the unique needs of its adherents in any given era.

In conclusion, this study has shown that custom, when filtered through the rigorous methodology of *ijtihad*, can serve as both a diagnostic and prescriptive tool in the development of Islamic human rights. The three focal values of justice, dignity, and spirituality are not static ideals but dynamic processes that require continual re-engagement with societal realities. Custom enables this engagement by serving as a repository of lived experiences and communal wisdom, while *ijtihad* transforms these insights into doctrinally legitimate rulings. Together, they form a synergistic framework capable of addressing the complex ethical, legal, and social challenges of modern Muslim societies. Moreover, by incorporating variable and specific needs into this framework, Islamic human rights avoid both the rigidity of traditionalism and the relativism of secular liberalism. Instead, they present a coherent, principled, and responsive paradigm rooted in divine purpose and human dignity. This alignment of revelation and reason, of Shari’ah and ‘urf, not only revitalizes Islamic jurisprudence but positions it as a viable

alternative in the global discourse on human rights.

References

- Abbasi, M., & Kalhorniya Golkar, M. (2024). Philosophy of Islamic Human Rights in the Perspective of Revelation-Based Teachings. *Islamic Human Rights Journal*, 1(1), 1-13.
- Alam al-Huda, A. a.-Q. A. b. a.-H. b. M. (1984). *Al-Dhari'ah ila Usul al-Shari'ah*. University of Tehran Press.
- Ameli, J. a.-D. H. b. Z. a.-D. *Ma'alim al-Usul*. Society of Seminary Teachers of Qom.
- Ansari, M., & Nazari, M. A. (2015). Foundations and Principles of Citizenship Rights in Imam Khomeini's Thought and Its Differences with Citizenship Rights in the West. *Quarterly Journal of Political Thought in Islam*, (4), 7-34.
- Eisa Nia, R. (2014). Jurisprudence and Citizenship Rights. *Quarterly Journal of Sublime Politics*, 2(4), 109-122.
- Golbaghi Masouleh, S. A. (1999). Center for Publications of the Islamic Seminary Office.
- Habibzadeh, T., & Farajpour Asl Marandi, A. A. (2016). Human Dignity and the Foundation of Human and Citizenship Rights in the Constitution of the Islamic Republic of Iran. *Quarterly Journal of Public Law Studies*, 46(1), 115-137.
- Hosseini, S. M. (2011). The Role of Custom in Sharia and Its Impact on Legislation and Adjudication. *Islamic Law Quarterly*, 3(7), 141-179.
- Ibn Faris, A. (1969). *Mu'jam Maqayis al-Lughah*. Mustafa Al-Babi Library.
- Ibn Manzur, J. a.-D. M. b. M. (1985). *Lisan al-Arab*. Al-Adab al-Hawzah.
- Javadi Amoli, A. (1996). *Philosophy of Human Rights*. Esra Publications.
- Javadi Amoli, A. (2011). *Guardianship of the Jurist*. Esra Publications.
- Jawhari, I. b. H. (1996). *Al-Sihah fi al-Lughah wa al-Ulum*.
- Khamenei, S. A. (1998). Freedom in Islam and the West. *Quarterly Journal of Islamic Social Research (Formerly Andisheh Hawzah)*(9).
- Kulayni, M. b. Y. q. (1983). *Al-Kafi*. Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Masoudinia, M. (2022). Protection of Civilians in Armed Conflicts in Jurisprudence and International Criminal Law. *Quarterly Journal of Comparative Criminal Jurisprudence of Iran*, 2(3).
- Mirfatah Maraghi, A. (1995). *Al-Anawin*. Society of Seminary Teachers Publications.
- Montazeri, H. A. (2001). *The System of Governance in Islam*. Sarai Publications.
- Mousavi Khomeini, R. (2006). *Sahifeh Imam: Collection of Works of Imam Khomeini (RA) - Statements, Messages, Interviews, Rulings*,

Permissions, and Letters. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.

Ragheb Esfahani, H. b. M. (1989). *Al-Mufradat fi Gharib al-Quran*. Dar al-Qalam.

Sadr, S. M. B. (1992). *Al-Ma'alim al-Jadidah*. Center for Studies and Cultural Research of the Seminary.

Saleh Ahmadi, S. (2024). Foundations of the Islamic Declaration of Human Rights in the Current Legal Order. *Islamic Human Rights Journal*, 1(1), 1-30.

Shahid Awal, M. b. J. a.-D. M. (2004). *Al-Lum'ah al-Dimashqiyyah*. Dar al-Fikr Publications.

Sultanzadeh Yamchi, M., Jafari Herandi, M., & Arabian, A. (2020). The Role of Custom in Adapting Concepts and Religious Examples and Its Application in Citizenship Rights. *Medical Law Quarterly*, 200-316.

Yazdi, M. (1996). *The Constitution for Everyone*. Amir Kabir Publications.